درس پانصد و هشتاد و چهارم

تقابل مشائیون و اشراقیون در مسئلهٔ تشکیک جنس و فصل

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

وحدت مفهومی نوع، و کثرت مصداقی آثار

بررسی نسبت فصل مقوّم با صفات متغیر در افراد

مرحوم آخوند در توضیح کلام صاحب تلویحات به یک مسئله‌ای اشاره می‌کنند که مسئلهٔ اختلاف عدم صدقِ فصل در افراد خارجیه است، جنس که به‌عنوان حیوانیت است و همین‌طور هم فصل نسبتش به افراد خارجی و نوع خودش یکسان است و لهذا اگرچه این خصوصیات خارجیه مثل حساسیت اشد یا فرض کنید تعقل اشد یا صفات انسانی و یا حیوانی که در بعضی از حیوانات بیشتر از بقیه هست و در بعضی از انسان‌ها بیشتر از بقیه آن صفات خارجی هست تمام اینها همان‌طوری‌که گفته شد فصل نیستند بلکه اینها اشاره دارند به یک حقیقتی که آن حقیقت، حقیقت کلیه است و صدقش بر همهٔ افراد یکسان است یعنی حیوانیت بر همهٔ افراد به یک منوال صدق می‌کند اما آثار خارجی یک

حیوان یعنی حیوانیت ممکن است در یکی بیشتر از سایر افراد باشد و یا انسانیت نسبت به همه افراد که نوع باشد به‌نحو متواطی است ولکن آن آثارش در خارج ممکن است که با بقیه تفاوت داشته باشد و فرق بکند.

من‌باب‌مثال شما یک انسانی را می‌بینید که از اوصاف انسانیت بهرهٔ بیشتری برده است ولی [درمقابل] یک انسانی هست که هیچ نصیبی از انسانیت ندارد و در قساوت مثل یک درنده می‌ماند! در بخل چه وضعی دارد اصلاً رحم و عطوفت در او وجود ندارد! تمام مصالح را همه براساس خودمحوری و مصالح شخصی تدوین و تدبیر می‌کند. نسبت به بزرگ‌ترها اصلاً رعایت احترام و ادب را ندارد. نسبت به زیردست‌ها اصلاً رعایت رحم و عطوفت را ندارد و خلاصه یک هم‌چنین فردی که فقط یک حیوان متحرک است، به او انسان گفته می‌شود و یک فردی که جامع جمیع صفات کمالیه هست به او هم انسان گفته می‌شود و در این قضیه می‌بینیم فرقی نیست بنابراین کم‌وزیاد بودن این آثار خارجی حکایت از یک حقیقتی می‌کند که

آن حقیقت فرق ندارد و آثارش در خارج متفاوت است.

مرحوم صاحب تلویحات می‌گویند که از کجا فرق ندارد؟! این آثار یک منشأ انتزاع می‌خواهد. هر چیزی که در خارج ظهور و تعین دارد بالأخره از یک منشائی نشئت و سرچشمه می‌گیرد و این یک مبدائی را اقتضاء می‌کند و براساس آن مقصد و آن مبدأ این اشیاء در خارج تعین پیدا می‌کند پس وقتی که شما می‌بینید یک نفر من‌باب‌مثال رحم و عطوفتش نسبت به بقیه بیشتر است معلوم است از آن حقیقت انسانیت در او بیشتر هست و اگر شما می‌بینید یک نفر قوای عاقله‌اش قوی‌تر از دیگری است و در ترتیب قضایا به‌نحو صحیح‌تری عمل می‌کند و کلماتی که از دهان او صادر می‌شود کلمات پخته‌تر و قابل تأمل‌تری است این معلوم می‌شود که بهرهٔ او از انسانیت بیشتر است چون ما غیر از انسانیت که چیز دیگری نداریم. بالأخره آن چیزی که در خارج هست یا حجر است یا حیوان است یا انسان است یا ملک است بالأخره همین انواعی که ما در خارج

می‌بینیم هست و حد فاصل بین انسان و غیر انسان نداریم.

ریشهٔ اختلاف در صور ملکوتی افراد

اینجاست که بزرگان و آن افرادی که صاحب کشف هستند که ازجملهٔ آنها صاحب تلویحات و مکتب اشراق باشد، به این نکته از این نظر عنایت دارند که هرچه انسان از نقطه‌نظر صفات ملکوتی واجد مرتبهٔ اقوا و اشد بشود آن حالت نفسانی او به‌سمت ملکوت که همان حقیقت انسانی و تجردی انسان است نزدیک‌تر می‌شود و هرچه از این نظر فاقد این صفات بشود و ظهور این صفات در نفس او کم‌رنگ‌تر بشود به جنبهٔ حیوانیت نزدیک‌تر می‌شود و براین‌اساس است که صورت ملکوتی افراد را می‌بینیم که تفاوت پیدا می‌کند؛ یکی صورت ملکوتی‌اش صورت ملکوتی سگ است و یکی صورت ملکوتی مار است و یکی صورت ملکوتی حیوان است؛ حیوانات هرکدام دارای صفات مختلفی هستند!

امکان تحول انسان از یک صورت به صورت دیگر

این جهت انتقال یک صورت به‌صورت دیگر و

تحول انسان از یک صورت به صورت دیگر حکایت از این می‌کند که آن حقیقت انسانیت انسان یک مقولهٔ ثابت لا یَتغیر و لا یَتبدل نیست بلکه یک حقیقت متغیر است، آن حقیقت متغیر به اختلاف شرایط و به اختلاف ظروف صور متغیره را قبول می‌کند.

ارتباط صورت باطنی با پذیرش حقیقت

قبول صور متغیره به معنای تحقق تغیر خارجی است. وقتی شما با یک نفر صحبت می‌کنید و حرف صحیح شما را نمی‌پذیرد بدانید که الآن او در صورت انسانیت نیست. اگر در صورت انسانیت بود حرف شما را قبول می‌کرد، بعضی‌ها را دیده‌اید که دو نفر باهم دعوا دارند هیچ چیزی در سرشان نیست فقط اینکه ثابت کند این اشتباه کرده است! بعضی‌ها هستند! به او هرچه می‌گویی که صبر کن فلان، می‌گوید که نه‌خیر این اشتباه کرده است! در آن حال انسان نیست باید صبر کرد فتیله‌اش پایین بیاید یک‌دفعه می‌بینی اصلاً خودش یک مطلبی را بدون اینکه انسان تذکر بدهد قبول کرد، نیازی به تذکر ندارد. می‌گوید که آقا بیا درست است و حق با

شماست.

در این مباحثات علمی ندیده‌اید وقتی در یک مجلسی بین دو نفر [نزاع] درمی‌گیرد این می‌خواهد حرف خودش را اثبات کند [و دیگری هم می‌خواهد حرف خودش را اثبات کند]؟! یک وقتی مسئله در مقام اثبات حق است خب از چهرهٔ شخص پیداست اما یک وقتی نه، در مقام اثبات است و مسئلهٔ ثبوت مطرح نیست. مسئلهٔ اثبات مطرح است، کوبیدن مطرح است، شکست نخوردن از حریف مطرح است و آبرو رفتن مطرح است. دارید طرف را نگاه می‌کنید، به چهره‌ها نگاه می‌کنید می‌بینید انسان نیستند! عمامه این‌قدر [بزرگ است] ولی انسان نیستند! داد می‌زند بالا می‌پرد مثل نارنجک پایین می‌آید این انسان نیست! اگر شما به چهرهٔ اینها نگاه کنید شاید اینها را به شکل سگ ببینید. سگ می‌آید به جان می‌افتد گاز می‌گیرد تا استخوان را از دهان... دیگر کلاب است.

واقعاً چقدر در این روایات داریم؛ من‌باب‌مثال در نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام اهل دنیا را چطور تشبیه کرده‌اند؟! چه خوب تشبیه کرده‌اند!

بله، به این حیواناتی که اینها بر سر جیفهٔ دنیا باهم به دعوا و نزاع برمی‌خیزند.[1] آن‌هم چه چیزی؟! ای کاش دعوا بر سر یک حیوان زنده بود! بر سر جیفه دعوا می‌کنند! حالا بگوییم که یک گوسفند زنده را اینها تکه‌تکه می‌کنند، نه بابا! گوسفند مرده و مرغ مرده و استخوان مرده را برمی‌دارند و سگ‌ها دعوا می‌کنند؛ این می‌کشد و آن می‌کشد. دیگر دنیا همین است! این در آن حال انسان نیست. یااینکه فرض کنید کسی که به مردم تعدی می‌کند در آن حال چهرهٔ او چهرهٔ گرگ است چهرهٔ خوک است چهرهٔ حیوانات درنده است و همین‌طور در سایر صفات و ملکات.

تغییر صور باطنی در سیر تزکیه نفس

حالا اگر شخصی را فرض کنید که بتواند خود را اصلاح کند و توفیق نصیب او بشود و یک‌یک صفات حسنه را جایگزین صفات رذیله بکند می‌بینیم از آن جنبهٔ حیوانیت او دارد کم می‌شود، چون حیوانات

---

[1] . جهت اطلاع رجوع شود به نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۰۰ و مجموعة ورّام، ج ۱، ص ۱۰۰.

مختلف هستند! بین گوسفند و گرگ تفاوت هست! بین گوسفند و کبوتر تفاوت هست! بین یک شیر و ببر درنده و غزال تفاوت هست!

حکایتی از مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی در باب دیدن صور ملکوتی افراد

گفته بودند که دیده شد مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی ـ رحمةالله‌علیه ـ در نجف وقتی زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌رفت در وقت برگشتن عبا را بر سرش می‌کشید. وقتی که گفتند: چرا عبا را بر سر می‌کشید؟ گفت: وقتی که از زیارت برمی‌گردم همه را به اَشکال خود می‌بینم و من خود این را از مرحوم آقای مطهری شنیدم که ایشان از قول مرحوم آقا سید احمد خوانساری شنیدند که ایشان گفتند: من خودم از شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی شنیدم ـ سلسلهٔ سند معنعن است و در کتب رجالیه هست ـ که ایشان گفتند من صورت بعضی از مراجع نجف را به شکل خوک می‌بینم! این عبارت نقل از بنده از مرحوم آقای مطهری که خودم در مجلسی که ایشان داشتند برای مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این قضیه را نقل

می‌کردند بودم اگر بخواهید شک کنید در این واسطهٔ اخیر شک کنید چون سندشان سند معنعن و موثق هست! ایشان گفتند: من به‌خاطر همین عبا را به سر می‌کشم تا چشمم به کسی نیفتد و از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام خواستم که این حالت را از من بگیرد و ایشان هم گرفت.

بعد همان شخصی که قضیه را نقل کرد ـ در یک قضیه‌ای غیر از این قضیهٔ آسید احمد خوانساری ـ گفت: آقا شما مرا به چه شکل می‌بینید؟ گفت: نپرس! [او اصرار کرد و ایشان گفت که] من تو را به شکل خر می‌بینیم! گفت: الحمدلله که ما گرگ و فلان نیستیم! بعد دیدند این روزی تسبیح در دستش گرفته است [و می‌گوید:] خدایا این خر را بیامرز! مردم نمی‌دانستند برای چه می‌گوید، گفتند: چرا ذکر تو اللهم الرحم هذا الحمار است؟! گفت: من صورتم صورت خر است و شما خبر ندارید! شیخ حسنعلی من را به شکل خر دیده است و من می‌گویم که خدایا این خر را بیامرز! باز خدا خیرش دهد خر دیده است و اقلاً گرگ و این حرف‌ها نیست. این

عجیب است! می‌گویند: نه‌خیر آقا دروغ است! تهمت است! افتراء است! جانم همهٔ اینها هست! همهٔ این مطالب هست و هیچ کم‌وزیاد هم نخواهد شد. البته پرده برای بعضی برداشته می‌شود و برای بعضی برداشته نمی‌شود ولی حقیقت و واقعیت همین است.

واقعاً من در بعضی از مجالسی که با مرحوم پدرمان در طهران می‌رفتیم و افراد و علماء در آنجا بودند و صحبت‌هایی که می‌شد کیفیت نگاه آنها به همدیگر، من را یاد این قضیهٔ شیخ حسنعلی می‌انداخت. واقعاً یعنی چه وضعیتی! چه حالتی! چنان کینه اصلاً در این دل‌ها و چنان حقدها در این نفوس بود و چنان برخوردهایی بود که اصلاً واقعاً انسان عارش می‌آمد که خود را منتسب و منتحل به این نحله و به این راه کند؛ راهی که اینها رفتند و بالأخره یک روزی هم مردم می‌فهمند و فهمیده‌اند و بیشتر هم خواهند فهمید! إن‌شاءالله آن روز، روز ظهور حضرت و فرج خواهد بود؛ وقتی که مشخص بشود و این پرده‌ها همه کنار برود و بواطن رو بشود مردم با باطن خود به‌سمت آن مبدأ طهارت و قدس

توجه پیدا بکنند! الآن توجه به‌سمت ماست؛ هر کسی که عمامه‌ای به سر دارد، البته الآن فرق کرده است. آن موقع دیگر توجه به‌سمت دیگری است. الآن عمامه که این‌قدر [بزرگ] است. الآن به ما می‌گویند: عمامه‌ات کوتاه است، اگر این سی متر هم بشود دیگر در آن زمان فایده‌ای ندارد. عمامهٔ بزرگ و ریش بلند و عصا در دست گرفتن فایده‌ای ندارد و در آن موقع باید مسائل جدیدی روی کار بیاید و مطالب جدیدی مطرح بشود.

یکی از علل غصب خلافت از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام

همین عمامه‌ها و ریش‌های بلند بود که خلافت را از علی مرتضی گرفت و به‌دست آن بی‌همه‌چیز داد. همین ظهورات و بروزات خارجی و همین بیا و بروها و همین‌ها بود! امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دنبال ریش دراز کردن نبود، یک ریش به یک اندازه‌ای که نه تا [ناف] برسد و... عمامه را دو مرتبه دور سر خودش می‌پیچید و تمام. او نیاز به بلند کردن ریش و عمامه طَبَق نداشت! او می‌گفت که ما همین هستیم و به سنت عمل می‌کنیم والسّلام! کسی می‌خواهد بیاید نمی‌خواهد نیاید. ما به‌خاطر شما این کار را

نمی‌کنیم و به‌خاطر شما دینمان را تغییر و تبدیل نمی‌دهیم. تکلیفی داریم عمل می‌کنیم اگر خواستید فبها و اگر نخواستید خداحافظ شما بلند می‌شویم می‌رویم خرمایمان را می‌کاریم. بلند می‌شویم می‌رویم نهرمان را جاری می‌کنیم. صد سال سیاه نخواستیم شما بیاید و از ما دلجوئی کنید و ما را به حطام دنیا بفریبید. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام حرفش این بود که اگر شما دین را به ریش می‌خواهید دین را به ملایمت‌ها و رئونت‌های مطابق با سلائق شخصی می‌خواهید جای دیگری بفرمایید.

علیٰ کلّ حال این مسئله هست. روی همین جهت است که ما می‌بینیم در مطالب مکتب اشراق و در مطالب امثال شیخ شهاب و اینها یک بوئی از ارتباط با حقائق خارجیه وجود دارد. آنها هم می‌گویند که من‌باب‌مثال جنس و فصل هم دارای مراتب تشکیک هستند هم‌چنین خیلی بیخود هم نمی‌گویند! بالأخره چیزهایی برایشان کشف شده است که برای ارباب مشاء کشف نشده بود و آنها هم نه‌اینکه بخواهند انکار کنند آنها هم مثلاً در عالم منطق خودشان همه

را یک نحوه می‌دیدند و از نقطه‌نظر استدلال منطبق با همان استدلال‌های خودشان ـ که قیام شیء به نفس و یا تسلسل در فصل که عرض شد ـ موجب شد اینها در فصل قائل به مراتب تشکیک نشوند و مراتب را از عوارض یا اشیاء خارجیه بدانند ولکن ارباب اشراق آمدند کار خودشان را راحت کردند و گفتند: نه آقاجان! هم جنس دارای مراتب است و هم فصل دارای مراتب هست! همهٔ اینها دارای مراتب هستند و انسان هرچه به جنبهٔ حیوانیت نزدیک‌تر بشود آن فصلش هم از همان فصل حیوان تغذی خواهد کرد و هرچه به آن جنبهٔ نورانیت و تجرد نزدیک بشود فصلش را از همان خواهد گرفت. این ماحصل کلام ایشان با توضیحات خود مرحوم آخوند بود.

ثمَّ أوردَ بعدَ ذلکَ علی نفسِهِ سؤالاً و هو قولُه إنَّ الأولویةَ و الأشدیةَ یُقالُ فیما بینَ ضدین یعنی بِذلکَ أنَّ الجوهرَ لا ضدَّ له فَلا یقال إنَّ منه ما هو أولیٰ و لا أنَّ منه ما هو أشد.[1]

بعد از اینکه مرحوم شیخ اشراق فرمودند که در این جواهر شدت و ضعف وجود دارد و جواهر معلولی اضعف از جواهر عِلّی است و حکم ظل را نسبت به ذی الظل دارند و عالم اسفل حکم ظل را

---

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۴۰ و ۴۴۱.

نسبت به عالم أعلیٰ دارد ایشان سؤالی را مطرح می‌کند و آن این است که اولویت و اشدیت در دو ضد است که در آن واحد توارد بر محل واحد ندارند بلکه باید در آنات مختلف باشند درحالی‌که در اینجا مسئلهٔ ضدین مطرح نیست یعنی جوهر ضدی ندارد تااینکه آن جوهر دیگر از آن شدیدتر باشد. در مورد کیف ما می‌بینیم که رنگ‌ها با همدیگر اختلاف دارند و یک رنگ شدید است و یک رنگ ضعیف است اینها همه ضد هم هستند و این رنگ باید برود تا رنگ دیگر بیاید در ضدین که هردو نمی‌شود در یک محل واحد توارد داشته باشند ولی خود جوهر فی‌حدّنفسه که ضد ندارد.

تعریف جوهر

جوهر عبارت است از یک حقیقتی که تمام هویت‌های خارجی اشیاء همه در تحت او هستند. شما به این جوهر می‌گویید، به این فرش هم جوهر می‌گویید، به این ظرف هم جوهر می‌گویید، به هوا هم جوهر می‌گویید، به ماه هم جوهر می‌گویید، همه جوهر هستند منتهی حالا اَشکالش فرق می‌کند خب این ارتباطی به اصل جوهریت ندارد. چرا شما

می‌گویید: جوهریت یک شیء قوی‌تر از اوست؟! بگویید: آثار خارجی‌اش قوی‌تر است. ما حرفی نداریم.

اشکال این را می‌گوید: فَلا یقال إنَّ منه ... نمی‌شود گفت که بعضی از انواع جوهر از نظر تقدم و تأخر اولیٰ از دیگری است و بعضی از انواع جوهر در جوهریت شدید است. بله، ممکن است که علت اولیٰ از معلول باشد.

اولویت علت از معلول به‌حسب اقتضاء خارجی

یکی بودن جوهریت علت و معلول

ما این را قبول داریم که علت به‌حسب اقتضاء خارجی در مرتبهٔ اولویت از معلول قرار دارد و تا علت نباشد و تحقق خارجی پیدا نکند معلول نمی‌تواند تحقق پیدا کند. این اولویت به وجود خارجی است ولی جوهریت علت با جوهریت معلول یکی است؛ نار علت برای حرارت است و هم‌چنین علت برای سریان این کیفیت در یک شیء دیگر است من‌باب‌مثال علت اول این است که باید شما کبریت را روشن بکنید و وقتی کبریت را روشن کردید آن موقع زیر گاز بگیرید قبل از اینکه کبریت

را روشن کنید این گاز روشن نمی‌شود پس اول این ناریت کبریت وجوداً باید در مرتبهٔ اولویت باشد نسبت به آن ناریتی که در آن وسیلهٔ دیگر حاصل می‌شود.

اما آیا جوهریت این هم مقدم است؟! آتش که نمی‌تواند مقدم بر آتش دیگر مقدم باشد! بگوییم که این آتش بر آن آتش مقدم است؟! نه، وجود این آتش مقدم است چون علت دارد خب آن را قبول داریم اما اینکه در خود آتش بودن و این حالتی که شما دارید نگاه می‌کنید و چشمتان دارد این را می‌بیند، این آتش بودن مقدم بر آن آتش است؟! نه، هردو یکی هستند و تفاوتی با همدیگر ندارند. شدید هم نیست حتی ممکن است آن معلول به یک جهات خارجی [نسبت به علت بزرگ‌تر هم باشد] شما یک کبریت را آتش می‌زنید بعد یک‌دفعه یک دیگ [شعلهٔ] بزرگ روشن می‌شود و وجود خارجی به‌لحاظ علل و معدات خارجی بیشتر است.

و أجابَ عنه بِقولِه الوجودُ الواجبی و العِلّی أتمٌ منَ الوجودِ الممکنی و المعلولی و اشد إذ لا أعنی بِالشدةِ القدرةِ علی الممانعةِ و نحوِها بل إنَّه أتمٌ و أکملٌ.[1]

---

[1] . همان، ص ۴۴۱.

مرحوم صاحب اشراق از این اشکال جواب می‌دهند. یک‌دفعه قضیه را به کربلا زدند و اصلاً گفتند که ما بحث را به وجود واجبی می‌بریم! شما در وجود واجبی چه چیزی می‌گویید؟! آیا آن وجود واجبی از وجود ممکن اشد هست یا نیست؟! آن وجود واجبی جوهر دارد یا ندارد؟! جوهرش همان وجود است! یعنی نه‌اینکه شیء خارج از وجود به معنی ماهیات باشد. آن وجود واجبی و عِلّی اتم از وجود ممکنی و معلولی و اشد است.

إذ لا أعنی بِالشدةِ ... منظور ما از شدت، قدرت بر ممانعت و نحوش نیست. چون شدید آن چیزی است که قدرت بر ممانعت از وجود خودش داشته باشد؛ یعنی بتواند موانع را کنار بزند. وقتی که شما این دستتان را حرکت می‌دهید و به این کتاب می‌زنید یک وقتی به شکل ضعیف می‌زنید کاری انجام نمی‌دهد. این حرکت حرکت شدید نیست چون قدرت بر ممانعت ندارد. الآن این جلوی این را گرفته است ولی اگر یک وقتی این حرکت ضرب، کتاب را کنار می‌زند و می‌رود این حرکت حرکت

شدید می‌شود؛ یعنی شیء مقابل خود را از تأثیر منع می‌کند و نمی‌گذارد که این اثر بگذارد و حرکت را متوقف کند. این حرکت شدید می‌شود ولی حرکت ضعیف که نمی‌تواند انجام بدهد.

منظور از شدید این نیست که یک چیزی قدرت بر ممانعت داشته باشد و بتواند در یک حالتی با حالت دیگر تفاوت کند، این منظور ما از شدید نیست که هردو نتوانند... منظور از شدید اتمّیت و اکملیت است. این اشکال ندارد! شما یک کاسه را در دریا بزنید الآن این دریا از نظر اکملیت و اوسعیت از این کاسه [اشد] است درحالی‌که شدت در اینجا به معنای منع نیست که حالتی باشد که آن حالت شدید با حالت ضعیف نتواند در مورد واحد در آنِ واحد بخواهد جمع شود بلکه منظور اتمّیت است ممکن است یک اتمّی شامل تمام بشود و یا شامل آن انقص هم بشود و او را دربر بگیرید. از این نظر ایراد وارد نمی‌شود.

و لا تعاقبَ لهما علی موضوعٍ واحدٍ و لا ضدیةٍ و لا سلوکٍ.

ولی دیگر تعاقبی بر موضوع واحد نسبت به شدید از این نیست و ضدیتی در اینجا نیست و سلوک و حرکتی هم در اینجا دیگر وجود ندارد که

یکی برود و ضد دیگری جای آن بیاید.

تلمیذ: وجود خارجی را اشراقیون جوهر می‌دانند.

استاد: بله همان معنای جوهریت یعنی همان نفس وجود خارجی است.

تلمیذ: علتش این است که این مثالی را که نقض می‌کنند وجود واجبی نسبت به غیر واجب شدیدتر است درحالی‌که جوهر ندارد همین محل بحث است.

استاد: بله، ما که اصلاً جوهر را جزء مقولات می‌دانیم و مقولات خودشان عارض بر وجود می‌شوند یا وجود عارض بر مقولات می‌شود. هردو فرقی در این مسئله ندارند این وجود می‌آید مقولات را تحقق خارجی می‌دهد. حالا این معقولات یا عرض هستند یااینکه جوهر و موضوع هستند ولی از نظر خود مثال اینها می‌گویند: چطور در وجود واجبی شما این مطلب را می‌گویید ...

تلمیذ: ما به اشراقیون جواب می‌دهیم: چون جوهر ندارد.

استاد: اشکال ندارد، جوهر نباشد منظور ما از جوهر عبارت از یک حقیقت خارجی است که آن حقیقت خارجی ضدیت با حقیقت خارجی دیگر ندارد چه در وجود واجبی، بااینکه وجود واجبی با وجود ممکن فرق می‌کند و آن علت است و این معلول است، آن غنی است و این فقیر است درعین‌حال منافاتی ندارد، آن وجود واجبی جنبهٔ

علّی دارد و با جنبهٔ علّی خودش آن مسئلهٔ اشدیتی که به معنای ممانعت باشد و ایجاد تضاد باشد که باید یکی از این ضدین برود و ضد دیگر بیاید این را ما در وجود واجبی و ممکن نمی‌بینیم؛ چون آن وجود واجبی به آن سعهٔ خودش و به آن تمامیت خودش وجود ممکن را هم شامل می‌شود. خب جوهر هم همین است؛ یک جوهری فرض کنید که در خارج هست که آن جوهر جنبهٔ شدیدترش نه به این معنایی است که جوهر مانع از ورود جوهر دیگر است بلکه جوهری است که خود آن مرتبهٔ پایین‌تر را دارد و اضافه هم دارد یعنی هضم می‌کند.

نوری که مثال زدیم که این نور شدید واجد نور ضعیف است؛ یعنی در یک مرتبه در همین موقع در همین یک متری که شما روی فرش درنظر می‌گیرید، الآن من این کتاب را می‌آورم و درمقابل این نور قرار می‌دهم شما می‌بینید آن نوری که در پشت آن کتاب هست این نور اقویٰ و اشد از نوری است که در اینجاست۳۳) حالا آیا این وجود در اینجا غیر از جنس و فصل است؟! یعنی این نوری که الآن در اینجا آمده و تابیده است حقیقتش غیر از آن چیزی

است که ما می‌بینیم؟! یعنی آن جنس و فصلی که الآن به‌صورت صورت و ماده است ...، البته این نور که صورت و ماده ندارد بالأخره در بعضی اشیاء فقط چیز هستند حالا به هر شکلی فرض کنید که صورت و ماده دارد، این نوری که الآن جنبهٔ مادی دارد و وجود خارجی دارد و شعاع است آنچه که جنس و فصل و صورت و مادهٔ او را تشکیل می‌دهد آیا این نور با نور ضعیف منافات دارد یا این نور شدید همان نور ضعیف است به‌اضافهٔ یک امر دیگر که آن امر دیگر هم در وجود خود اوست نه‌اینکه خارج از وجود اوست؟! این نور برای زیادی خودش از سنگ دیوار کمک نگرفته است خود وجود خودش و آن مابه‌الاِشتراکش موجب مابه‌الاِفتراقش هم شده است.

پس شما نگویید که در اینجا اشدیت و اضعفیت از قبیل تضاد است و چون از قبیل تضاد است بنابراین جوهر نمی‌تواند اشد و ضعیف بشود. نه! ما می‌گوییم که در اینجا اشدیت و اضعفیت در جوهر از قبیل تضاد نیست به‌خاطر اینکه در تضاد توارد بر محل واحد در آنِ واحد، اجتماع آن محال است بلکه

توارد به‌واسطهٔ ظهور یک مرتبه و دخول مرتبه دیگر است ولی ما در جوهر این را نمی‌بینیم در مثالی که می‌زنند می گویند که ما سراغ وجود واجبی می‌رویم. شما در وجود واجبی نسبت به واجب و ممکن همین حرف را زدید ما در مورد جوهر هم همین حرف را می‌زنیم؛ بعضی از جواهر، نه همه، چنین خصوصیتی دارند که با آن وجود سعی خودشان وجود پایین‌تر را هم در وجود خودشان شامل می‌شوند و هضم می‌کنند که آن وجودات علّی و معلولی هست و وجودات عرضی نیست. آن وجودات علّی وجود معلول را در درون خودشان دارند، به اضافه. آن وجود هم معلول نسبت به بالاتر را دارد یعنی بالاتر وجود معلول را دارد به اضافه. نه‌اینکه جدا می‌شود و طرد می‌کند و انفصال بینشان می‌افتد. بنابراین مسئله فقط تشابه بین جوهر و وجود است نه اثبات جوهریت برای وجود واجب.

و قال فی حکمةِ الإشراق قد حدّوا الحیوان بأنَّه جسمٌ ذو نفسٍ حساسٍ متحرکٍ بالإرادةِ ثمَّ الذی نفسُه أقوی علی التحریکِ و حواسُه أکثرٌ لا شکَ أنَّ الحساسیةَ و المتحرکیةَ فیه أتم فیکونُ حیوانیةُ الإنسانِ مثلاً أتمّ مِن حیوانیةِ البعوضةِ مثلاً فَبمجردِ أن لا یطلقَ فی العرفِ أنَّ هذا أتمّ حیوانیةً مِن ذلک لا ینکر أنَّه أتمّ منه.

[در حکمت اشراق گفتند که حیوان را حد زدند به اینکه حیوان جسمی دارای نفس و حساس و متحرک بالإراده است] این را حیوان گفتند. آن که

نفسش أقوی بر تحریک است و دست به او بزنید می‌پرد. بعضی‌ها را دیده‌اید تا یک‌خرده قلقلکشان می‌دهید یک‌دفعه می‌پرند اما بعضی‌ها نه قلقلک که سهل است هرچه مشت و مالشان هم بدهید اصلاً بی‌خیال می‌نشینند و بی‌رگ نگاه می‌کنند.

[نفسی که اقویٰ بر تحریک است و] این حواسش اکثر است، [شکی نیست که] حساسیت و متحرکیت در او بیشتر است چون اینها همان ناشی از نفس می‌شود و حیوانیت انسان مثلاً از حیوانیت بعوضه اتم است حالا عرف نمی‌گوید که این حیوانیتش بیشتر است! مگر هرچه عرف گفت وحی منزل است؟! این مسئله انکار نمی‌شود.

و قولُهم لا یقالُ إنَّ هذا اشد مائیةً مِن ذلکَ و نحوِها کلُّها بناءً علیٰ التجوزاتِ العرفیةِ انتهی.

اینها که می‌گویند: این ماهیتش بیشتر از این است اینها همه بنا بر همان صرف اصطلاحات عرفی است و اما از نظر فلسفی و منطقی ممکن است ماهیت یک شخص یا یک چیزی اشد از دیگری باشد.

فإن قلتَ: لیسَ فصلُ الحیوان هو الإحساسُ و التحریکُ بالفعلِ بَل هما منَ الآثار و الخواص العارضة.

[اگر گفته شود که فصل حیوان احساس و تحریک بالفعل نیست بلکه این دو از آثار و خواص

عارضی هستند]؛ فصل حیوان آن شیء خارجی نیست حالا الآن شما حساسٌ گفتید که داریم می‌بینیم دست به او می‌زنیم می‌بینیم این حساس است و این حساسیت خارجی و تحریک خارجی است. ایشان می‌گویند: نه، آن فعلیت حساسیت و تحریک فصل نیست. فصل عبارت از یک امر باطنی و یک امر کلی است این تحریک بالفعل آثار آن است آثار آن فصل کلی و حیوان و احساس تعریف کلی است. احساس و تحریک فعلی از آثار و خواصی است که عارض می‌شود.

و إنّما الفصلُ مبدؤهما حسب ما استَیسرَ لَه و الفعلُ مختلفٌ مِن الآلات و المهیئات و رفع العوائق و إزالة الموانع.

فصل مبدأ این دوتا برحسب آن که برای آن مبدأ میسر شده است این فعلیت فرق می‌کند. آلات، مهیات خارجی، موانع نباشد، عوائق نباشد و همهٔ اینها در آن فعلیت اثر می‌گذارد درحالی‌که فصل یکی است و اختلاف ندارد، جنس اختلاف ندارد و آن آثار خارجی است که اختلاف دارد. فرض کنید اگر قلقلک شدید باشد زیاد می‌رود یا اگر لباس داشته باشد از روی لباس شما قلقلک بدهید و لباسش نازک باشد تأثیرش بیشتر است و اگر کلفت باشد

کمتر است و اینها همه چیزهایی است که این خصوصیات خارجی در فعلیت اثر می‌گذارد ولی فصل و جنس برای خودشان چیز نیستند.

فأمّا الذی لِلفاعلِ فغیرُ مختلفٍ و کذلکَ لیسَ فصلُ الماءِ البرودةَ المحسوسةَ لِعدمِ بقائِها أحیاناً بلِ القوةُ علیها حینَ عدمِ القواسر.

آن که برای فاعل است در آن اختلاف نیست یعنی در آن حقیقت فاعلیت اختلاف نیست و آن فصل آب برودت خارجی نیست بعضی از اوقات برودت تبدیل به حرارت می‌شود بلکه قوه بر برودت در وقتی که قاسر نباشد ـ قاسر یعنی آن جهت مانعیت از برودت نباشد، خود طبع آب فی‌حدّنفسه وارد است ـ بنابراین ما کم‌وزیاد در فصل نداریم.

قلتُ: نعم، و لکنَّ هذه أماراتِ الفصولِ أقیمَت مقامها لأنها أمورٌ منبعثةٌ عن ذواتِ تلکَ القوی الَّتی هی الفصولُ الحقیقیةِ و لذلکَ یؤخذُ فی حدودِها کما یؤخذ البناء فی حدِّ البناءِ فزیادةُ تلکَ الآثار دلیلُ شدةِ القوی و قلَّتُها دلیلُ ضعفِها.[1]

درست است. این اشیاء خارجی که جنبهٔ فعلی دارند اینها همه امارات و نشانه‌های فصل هستند که به‌جای آن فصول نشسته‌اند زیرا اینها اموری هستند که از آن فصول حقیقی نشئت می‌گیرند که کسی آنها را نمی‌بیند؛ از آن فصل‌های حقیقی باطن که طبیعت نوعیهٔ شیء را تشکیل می‌دهند، اینها اموری هستند

[1] . همان، ص ۴۴۱ و ۴۴۲.

که از آنجا نشئت می‌گیرند. پس باید برویم ریشه را نگاه کنیم که ریشه ضعیف است یا قوی است. اگر فصل قوی است آثار هم قوی است و اگر آن فصل ضعیف است اینها هم ضعیف است. لذا اینها در حدود این فصول قرار می‌گیرند. همین اشیاء خارجی که ظهور خارجی هستند در تعریف این فصول ما اینها را می‌آوریم همان‌طوری‌که در حد بنّا، بِنا می‌آوریم درحالی‌که خود بنّا فی‌حدّذاته در آن بنا نخوابیده است. بنا فی‌حدّذاته یک سر و کله و گردن و دست و پاست و چیز دیگر نیست درحالی‌که وقتی بنّا را می‌گویید، می‌گویید: انسانی که بنا و ساختمان می‌سازد. این مربوط به همان جنبهٔ تمایز بین او بین دیگران می‌شود.

رابطه ظهورات خارجی با مراتب فصلیت

حالا هرچه این آثار زیاد باشد معلوم می‌شود آن قوایی که در آن فصل طبیعی هست آن قوی‌تر هست یعنی آن ریشه، هرچه این آثار و ظهورات خارجی کمتر باشد دلیل این است که آن فصل در مرتبهٔ کمتری از فصلیت قرار دارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد